



پیغام عشق

قسمت پانصد و هفدهم





«همسایگان»

فریبا خادمی

غُرْفَه غُرْفَه ساخت خَلَّاقِ مجید

این بدن‌ها بهرِ آن روحِ حمید

فریبا خادمی

این بدن‌ها هم‌چو شمع و روح، نور

این بدن‌ها پیشه و روحش حضور

فریبا خادمی

اندک‌اندک این بدن ویران شود

نور از ویرانه‌ها، رقصان شود

فریبا خادمی

اندک‌اندک نارها خامُش شود

اندک‌اندک این بدن چون هُش شود

فریبا خادمی

هر نَفَس یک حکمتی آرد بُرون



مستی‌اش از ربِّ دین، هر دم فزون

فریبا خادمی

مستی دنیا از این سر می‌جهد

مستی حق می‌رود تا در لحد

فریبا خادمی

بعدِ مُردن نیز آن نور گزین

می‌رود تا قُربِ ربِّ العالمین

فریبا خادمی

این بلوغِ آدمی در هستی است

کار در ویرانی است و پستی است

اقتباس از مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۱۰

هر کجا دردی، دوا آن جا رود

هر کجا پستی است، آب آن جا رود

مصراع اول: فریبا خادمی؛

مصراع دوم: مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۰



وَجْهَ حِیَوَانِیِ اِنْسَانِ دَر تَلَفِ

آدمی قُربِه ز عَزَّست و شَرَفِ

مصراع اول: فریبا خادمی؛

مصراع دوم: مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۱

وَجْهَ حِیَوَانِیِ اِنْسَانِ چُون وُحُوشِ

آدمی قُربِه شود از راهِ گوِشِ

فریبا خادمی

خُورَ و خواب و خانِ ومانِ ما بَدَنِ

اَگَهِی اَندر میانِ چُون یاسمنِ

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۳۵

هم چنان که قدرِ تَن از جان بُود

قدرِ جان از پرتوِ جانان بُود

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۶

چون از آن اقبال، شیرین شد دهان

سرد شد بر آدمی مُلکِ جهان



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۸۳

چون حیات از حق بگیری ای روی
پس شوی مُستغنی از گل، می روی

فریبا خادمی

می روی در ژرفنای نورِ خود
تا ببینی شهرِ خویش و نورِ خود

فریبا خادمی

نورِ املاکِ شریفِ آسمان
می شود پیدا ز اسرارِ نهان

فریبا خادمی

شهرِ نیکی خفته در آبِ معین
عکسِ آن شهر است این سو، ای قرین

فریبا خادمی

شهرِ انبوهی ز خوبان، ساقیان
آن ملائک، کاردان و مهربان



مصراع اول: فریبا خادمی؛

مصراع دوم: مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۲۷

شهرِ اصلی، شهرِ کلی، شهرِ نور

نک ریاضِ فضل و نک ربِّ غفور

مصراع اول: فریبا خادمی؛

مصراع دوم: اقتباس از مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۳۷

دایگانی شاد و مُشفق بر وُلد

فضل و رحمت، «حَبَّذَا هَذَا الْبَلَدُ»

فریبا خادمی

جوی‌های جاودانِ آب و می

هم عسل، هم شیر، رقصان پی‌به‌پی

فریبا خادمی

شهرِ ما آنجاست ای همسایگان

پشتِ پردهٔ وهمِ ما گشته نهان

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۰۸

هم‌چو نیلوفر برو زین طرفِ جو



هم‌چو مُستسقی حریص و مرگ‌جو

فریبا خادمی

هم‌چو نیلوفرِ پرو بی‌ریشه‌ای

پیشه‌ها بگذار شو بی‌پیشه‌ای

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۸۶

کار او دارد که حق را شد مُرید

بهرِ کارِ او ز هر کاری بُرید

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۳۶

نان دهی از بهرِ حق، نانت دهند

جان دهی از بهرِ حق، جانت دهند

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۳۷

گر بریزد برگ‌های این چنار

برگِ بی‌برگیش بخشد کردگار

فریبا خادمی

برگ‌های این چنارَت گفتن است



شرطِ ریزشِ خُفتنت از گفتن است

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۲۴

این خموشی مرکبِ چوبین بود

بحریان را خامشی، تلقین بود

فریبا خادمی

حال ای همسایگان، ای لایقان

ما در این منزل، دو روزی میهمان

فریبا خادمی

میهمانِ رسمِ ادب داند یقین

گرچه چندی خویش را کرده غمین

مصراع اول: فریبا خادمی؛

مصراع دوم: مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

هر که می‌داند که او مهمانِ کیست

چون غفور است و رحیم این ترسِ چیست؟

فریبا خادمی



ما چو مشکاتیم، نور اندر بدن
هم چو عطری که بیوشد پیرهن

فریبا خادمی

بوی از گلزار و گل یکتا بود
فهم آن کس کرد کاو بینا بود

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۲۵
عقل هر عطار کاگه شد از او
طبله‌ها را ریخت اندر آب جو

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۳
هرچه را خوب و خوش زیبا کنند
از برای دیده بینا کنند

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۴
کی بود آواز چنگ و زیر و بم
از برای گوش بی حس اصم؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۵



مُشک را بیهوده حق خوش دَم نکرد
بهرِ حس کرد او، پیِ آخِشَم نکرد

فریبا خادمی

عکسِ مَرویانِ گلزارِ خدا
در میانِ ما چو شیرانِ خدا

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۳
شیرِ مردانند در عالمِ مَدَد
آن زمانِ کافغانِ مظلومان رَسَد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۴
بانگِ مظلومان ز هر جا بشنوند
آن طرفِ چون رحمتِ حق می دَوند

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۵
آن ستون‌های خِلل‌هایِ جهان
آن طبیبانِ مرض‌هایِ نهان

فریبا خادمی



آن بزرگانی که ثقلِ عالم‌اند

استوایند و ستونِ عالم‌اند

فریبا خادمی

حالِ ای همسایگان، درد و طلب

تا از ایشان، بانگِ حقْ ما را رسد

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۷۰

انبیا را حقْ بسیار است از آن

که خبر کردند از پایان‌مان

فریبا خادمی

پس همه همسایگان! تا استواش

خانه‌ها ویران کنیم از امرِ باش

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۱۹

خوش بسوز این خانه را ای شیرِ مست

خانهٔ عاشق چنین اولی‌تر است

فریبا خادمی

شهرِ ما عشق است ای همسایگان



هم در این دنیا و هم در آن جهان

فریبا خادمی

حقّ همسایه بُود فضل و کرم

در غمش بگشودنِ راهِ عدم

فریبا خادمی

حقّ همسایه بُود صبری جمیل

تشنگان را آبِ پاکِ سلسبیل

فریبا خادمی

حقّ همسایه بُود بشنیدنش

نی نصیحت، نی جفا، بخیریدنش

فریبا خادمی

حقّ همسایه بُود هم جان و نان

همدگر دیدنِ مثالِ خانمان

فریبا خادمی

حقّ همسایه بُود این ترجمان

که نمان ای دوست در خوابِ گران



مصراع اول: فریبا خادمی؛

مصراع دوم: با اندکی تصرف از مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۰۵

حقّ همسایه بُودِ دستی زَنیم
چون حَرَس بر بامِ چوبک برزنیم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۶

حقّ زمین و آسمان بر ساخته است
در میان، بس نار و نور افراخته است

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۷

این زمین را از برای خاکیان
آسمان را مسکنِ افلاکیان

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۸

مردِ سُفلی دشمنِ بالا بُود
مشتريِ هر مکان پیدا بُود

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۳۵

لیک با این جمله بالاتر خَرام
چون که اَرْضُ الله واسع بود و رام



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۲۸

از وبای زرق و محرومی برآ

در جهانِ حیّ و قیومی درآ

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۳۰

بگذر از مستی و مستی‌بخش باش

زین تَلَوْنِ نقل کن در استواش

فریبا خادمی

خانهٔ ما عشق باشد استواست

کاندر آن جا اعتدال و ارتقاست



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

